اتانازی و تفاوت بین فعل و ترک

غلامحسین توکلی*[۱]

مقاله‌ی مروری

چکیده

در چند دهه‌ی اخیر اتانازی یا مرگ ترحمی یکی از مسائل بسیار مهم در حیطه‌ی اخلاق پزشکی بوده است. در برخی از کشورها قتل بیمار لاعلاج با رضایت وی به رسمیت شناخته شده است اما در اکثر کشورهای جهان چنین کاری از نظر اخلاقی قابل نکوهش است و مرتکب آن را به لحاظ حقوقی مجرم می‌دانند. خیلی از متفکران حوزه‌ی اخلاق با این امر مخالفند و معتقدند باید اتانازی را به رسمیت شناخت. آنان به دفاع از دیدگاه خویش دلایل گوناگونی عرضه می‌دارند. یکی از دلایل آن‌ها این است که بین فعل و ترک هیچ تفاوتی نیست و چون تقریبا در همه‌ی کشورهای جهان پزشکی را که به‌خاطر اصرار بیمار لاعلاج و رضایت بستگان وی، صرفاً از ادامه‌ی درمان چشم‌پوشی کرده و با این‌کار باعث مرگ بیمار شده، مجرم تلقی نمی‌کنند باید با پزشکی هم که در این فرایند دخالت فعال داشته (البته با رضایت مریض) به همین سان برخورد شود. آنان می‌گویند به لحاظ اخلاقی بین قتل منفعل با قتل فعال هیچ تفاوتی نیست و اگر یکی مجاز است باید دیگری هم مجاز باشد. یکی از جنجال برانگیزترین این متفکران در این بحث James Rachels است که با طرح تئوری تساوی و دفاع از آن با استناد به مثال‌های موازی و توازن دلایل می‌کوشد تا نشان دهد که در صورت تساوی سایر شرایط مثل نتایج عمل و نیت فاعل بین فعل و ترک تفاوتی وجود ندارد. کسانی دلایل وی را نقد کرده‌اند. در این مقاله دلایل او و نقدهای مطرح شده مورد بحث و ارزیابی قرار می‌گیرد و در پایان که بخش کلیدی مقاله است سعی خواهد شد به استدلال وی به نحوی قانع‌کننده‌تر از دیگران پاسخ داده شود. ما این‌کار را با اشاره به انواع عواملی که در ارزیابی یک وضعیت مؤثر است انجام خواهیم داد و نشان داده خواهد شد که بین فعل و ترک همواره تفاوت وجود دارد، گو این‌که این تفاوت در برخی از وضعیت‌ها به‌خاطر پر رنگ شدن سایر فاکتورها چندان به چشم نیاید.

واژگان کلیدی: اتانازی، قتل فعال، قتل منفعل، فعل ارادی، فعل غیرارادی

[۱] استادیار، گروه فلسفه

* **نشانی**: اصفهان، دروازه شیراز، دانشگاه اصفهان، دانشکده ادبیات، گروه فلسفه، تلفن: ۰۳۱۱۷۳۹۳۱۵۹، Email: tavacoly@yahoo.com

[Downloaded from ijme.tums.ac.ir on 2025-04-19]

مقدمه

اتانازی یا آسان‌مرگی یکی از جدی‌ترین مسائل مطرح در اخلاق کاربردی است. بیماری‌ها گاهی لاعلاجند و چنان درد و رنج شدید و طولانی دارند که مریض، بستگان و دوستداران وی و کادر درمان را درمانده و مستاصل می‌سازند. مجموعه‌ی این شرایط بیمار را سخت مشتاق مرگ می‌کند، مردن را بر زنده ماندن ترجیح می‌دهد و به اصرار از پزشک می‌خواهد تا به زندگی آکنده از درد و رنج وی پایان دهد. بسیار اتفاق می‌افتد که بیمار به هر دلیل، خود قادر به پایان دادن به زندگی خویش نیست، در چنین شرایطی آیا پزشک از نظر اخلاقی مجاز است به زندگی آکنده از درد و رنج وی خاتمه دهد؟

برخی از فیلسوفان اخلاق بدون قید و شرط هر گونه اتانازی را غیر مجاز می‌دانند، عده‌ای دیگر همه‌ی انواع آن را مجاز شمرده و تنها شرط لازم را رضایت مریض می‌دانند، اما عده‌ای دیگر می‌کوشند با وسواس گونه‌های مختلف اتانازی را از هم متمایز کرده، برخی را مجاز شمرده و سایر گونه‌های آن را ناصواب به‌شمار آورند. هر گروه به دفاع از نگاه خود انواع مختلفی از دلایل را مطرح می‌نمایند (۲ ، ۱).

اولین و مهم‌ترین تمایز، تفکیک بین اتانازی ارادی[1]، غیرارادی [2] و اجباری[3] است. ما فعلاً به تعریفی سربسته از هر یک بسنده می‌کنیم: اتانازی ارادی آن است که مریض در شرایطی است که می‌تواند آگاهانه و عاقلانه نسبت به زندگی یا مرگ خویش تصمیم بگیرد یا اگر فعلاً در چنین شرایطی نیست پیش‌تر با پیش‌بینی این وضعیت به صراحت خواستار پایان یافتن زندگی‌اش شده است؛ در اتانازی غیرارادی بیمار فاقد این‌گونه شرایط است مثلاً در حالت کماست و فاقد هوشیاری و توان لازم برای تصمیم‌گیری، اما در اتانازی اجباری بیمار هوشیار و خواستار ادامه‌ی زندگی است؛ نویسندگان اخلاق در وضعیت اخیر قتل مریض را اخلاقاً مجاز نمی‌دانند (گو این‌که در زمان هیتلر و به فرمان وی بیش از دویست‌هزار از معلولان را که نقص بدنی یا ذهنی داشتند با این توجیه که ادامه‌ی حیات آنان سودی در بر ندارد به قتل رساندند).

تفکیک دیگر تمایز بین اتانازی فعال[4] و اتانازی منفعل[5] است. در اتانازی فعال دخالت مستقیم و فعال پزشک به مرگ مریض می‌انجامد؛ حال آن‌که در اتانازی منفعل پزشک صرفاً از ادامه‌ی درمان چشم می‌پوشد تا فرایند از پیش موجودِ بیماری، خود به خود به مرگ مریض منتهی شود. بسیاری از سیستم‌های حقوقی در جوامع مختلف نوع دوم را به‌ویژه اگر ارادی و با رضایت مریض باشد مجاز می‌دانند؛ اما گروهی از متفکران غیر از گونه‌ی منفعل، از اتانازی فعال نیز که با دخالت مستقیم پزشک در فرایند مرگ صورت می‌گیرد دفاع می‌کنند و این قسمت از همه‌ی دیگر موارد چالش‌برانگیزتر است. آنان در تأیید دیدگاه خویش روش‌های مختلفی را در پیش می‌گیرند، گاهی می‌کوشند در چارچوب دستگاه اخلاقی خاصی مثل سودگرایی اتانازی را تأیید کنند اما این روش حداکثر طرفداران آن رویکرد و مکتب خاص را مجاب می‌کند و قدرت اقناع آن به طرفداران سایر رویکردها مثل فضیلت‌گرایان یا وظیفه‌گرایان گسترش نمی‌یابد؛ این است که مناسب‌ترین روش برای مدافعان (یا مخالفان) گونه‌های مختلف اتانازی این است که دلایلی را به دفاع از دیدگاه خویش عرضه کنند که مورد قبول همه یا بیش‌ترین تعداد افراد ممکن باشد.

یکی از معروف‌ترین دلایلی که بدون استناد به چارچوب‌های اخلاقی رایج برای دفاع از اتانازی فعال عرضه شده استدلال James Rachels است. وی با توسل به تئوری

[1] Voluntary euthanasia
[2] Non-voluntary euthanasia
[3] Involuntary euthanasia
[4] Active euthanasia
[5] Passive euthanasia

[Downloaded from ijme.tums.ac.ir on 2025-04-19]

تساوی[1] می‌کوشد تا نشان دهد با فرض تساوی سایر جهات، بین قتل فعال و منفعل هیچ تفاوتی نیست و اگر کسی نوع اول را مجاز بداند با توجه به عدم تفاوت اخلاقی بین این دو باید نوع دوم را نیز بپذیرد. منظور از تئوری تساوی این است که تفاوت بین قتل و وانهادن منتهی به قتل فی نفسه در ارزیابی اخلاقی اعمال تفاوتی ایجاد نمی‌کند (۳). اهمیت دلیل وی در آن است که حتی سرسخت‌ترین مخالفان اتانازی نیز که همه‌ی گونه‌های آن را مردود می‌شمارند به هر دلیل عاقلانه نمی‌بینند که به لحاظ اخلاقی و حقوقی درست همان واکنشی را در برابر اتانازی منفعل نشان دهند که در برابر اتانازی فعال دارند. لذا در بسیاری از جوامع اتانازی منفعل به شکلی نهفته و پنهان نادیده گرفته می‌شود و به هر حال خطای پزشکی که به درخواست و اصرار بیمار لاعلاج و توافق بستگانش از ادامه‌ی درمان صرف نظر کرده نادیده گرفته می‌شود. از این رو، اگر Rachels بتواند با توفیق نشان دهد که به لحاظ اخلاقی بین این دو نوع اتانازی تفاوتی نیست این‌گونه ارزش‌داوری‌ها با مشکل جدی مواجه خواهد شد.

دلایل Rachels برای عدم تفاوت بین فعل و ترک

تعریف دقیق فعل و ترک یا قتل و واگذاری منتهی به مرگ کار مشکلی است (۵-۳). اما صعوبت تعریف نشان نمی‌دهد که اساساً بین آن‌ها تمایزی نیست. از این رو، برای این‌که ادامه‌ی بحث میسر شود بنا را بر این می‌گذاریم که این‌ها از هم متمایزند. اگر به لحاظ مفهومی تفاوت را بپذیریم آیا به لحاظ اخلاقی تفاوت معنی‌داری بین آن دو هست؟

فهم متعارف در وجود چنین تفاوتی‌تردید ندارد: وقتی ما با ارسال غذای مسموم برای عده‌ای قحطی‌زده مرگ آنان را باعث شویم با وقتی که با امتناع از ارسال کمک‌های غذایی باعث مرگ شویم به یک اندازه قابل ملامت نیستیم و بین این دو مورد که اولی فعل است و دومی ترک، به لحاظ اخلاقی تفاوت آشکاری وجود دارد.

James Rachels سعی دارد تا مواردی را به ما نشان دهد که در آن بین فعل و ترک تمایزی نیست و با استناد به آن دلیلی را شکل دهد که نام آن را مثال‌های موازی می‌گذارد. نظریه‌ای که وی در پی دفاع از آن است را تئوری تساوی می‌نامد و در تأیید آن دو نوع دلیل عرضه می‌کند؛ دلیل اول را توازن دلایل[2] می‌نامد: این‌که آیا کاری خوب یا بد است یک‌سره به دلایلی بستگی دارد که به نفع یا علیه آن اقامه می‌شود، با توجه به این نکته اگر بپرسیم چرا کشتن کسی بد است، دلایل درجه‌ی اول از این قرار است که قربانی جانش را از دست می‌دهد، نمی‌تواند دیگر کارهایی را که به‌دنبال آن بود انجام دهد یا اموری را که مایل به تجربه‌ی آن بود تجربه کند و در دلایل درجه دوم به تأثیر آن قتل بر سایر اشخاص اشاره می‌شود، اما وانهادن منتهی به مرگ یک فرد نیز به همین سان بد است و اگر ما سوال کنیم چرا بد است درست همین دلایل را می‌شنویم: با این عمل فرد جانش از دست می‌رود و همان تأثیرات چه مربوط به خود او و چه مربوط به سایرین بر جا خواهد ماند. پس به‌نظر می‌آید که کشتن و وانهادن منتهی به مرگ به یک اندازه بد باشند (۶).

دلیل دوم را مثال‌های موازی[3] نام می‌گذارد که مطابق آن ما به مواردی برمی‌خوریم که دو عمل به حیث نیت و پیامدها مثل هم هستند و تنها تفاوت به فعل و ترک است و در این موارد می‌یابیم که تفاوت اخلاقی معنی‌داری بین آن‌ها وجود ندارد. Rachels موردی خیالی را مطرح می‌کند تا نشان دهد میان فعل و ترک تفاوتی نیست: اسمیت به قصد تصاحب موروثی عموزاده‌ی خردسالش صحنه قتلی را ترتیب می‌دهد. وی را به حمام برده، وان حمام را از آب پر کرده و صحنه را چنان می‌آراید که گویا طفل لغزیده، سرش به دیوار اصابت کرده و در وان پر از آب غرق شده است. سپس اسمیت سر طفل را زیر آب فرو می‌برد تا طفل خفه شود؛ جان نیز درست

[7] Equivalence Theory

[2] Parity of reasons
[3] Parallel examples

[Downloaded from ijme.tums.ac.ir on 2025-04-19]

به قصد آراستن چنین صحنه‌ای و قتل عموزاده‌ی خردسال و تصاحب موروثی‌اش وارد حمام می‌شود می‌بیند تصادفا طفل خود به حمام رفته وان را پر کرده سرش به دیوار اصابت کرده و در حال غرق شدن است، او کاری نمی‌کند صرفاً تماشاگر صحنه است و البته آماده برای این‌که اگر تقلاهای طفل برای نجات در شرف موفقیت بود وی را زیر آب فرو کند اما بدون آن‌که نیازی به دخالت وی باشد طفل در آب خفه می‌شود. در این‌جا نیت اسمیت و جان و پیامدهای عمل یکی است تنها فرق موجود تفاوتِ بین فعل و ترک است و از نظر Rachels چون به لحاظ اخلاقی بین این دو مورد هیچ تفاوتی نیست پس فعل و ترک به تنهایی نمی‌تواند منشأ تفاوت اخلاقی باشد. Rachels نتیجه می‌گیرد که اگر ما برحسب عادت میان فعل و ترک تفاوتی می‌بینیم به‌خاطر دخالت عوامل جانبی و ملاحظه‌ی این عوامل است. مثلاً دیده‌ایم کسانی که مرتکب قتل می‌شوند در قیاس با کسانی که اجازه‌ی مرگ می‌دهند انگیزه‌های پلیدتری دارند، یا هزینه‌ی عادی نجات دیگران در قیاس با هزینه‌های موجود در رها کردن آنان بیش‌تر است. اما اگر در موردی مثل اسمیت و جان آن انگیزه‌ها و هزینه‌ها یکسان باشد تمایز از میان بر می‌خیزد (۷). Michael Tooley مثالی دیگر می‌زند. فرض کنید جان و ماری درون دستگاهی محبوس شده‌اند، وضعیت به گونه‌ای است که ماری کشته خواهد شد اما شما می‌توانید با فشار دادن دکمه‌ای جان را به قتل برسانید و ماری را نجات دهید اگر دکمه را فشار دهید جان را کشته‌اید و اگر دخالت نکنید گذاشته‌اید ماری جانش از دست برود. اولی موردی از دخالت فعال و دومی موردی از دخالت منفعل است، Tooley معتقد است به لحاظ اخلاقی بین این دو مورد هیچ تفاوت اخلاقی وجود ندارد و شما می‌توانید با شیر و خط یکی از دو گزینه را انتخاب کنید (۸).

لذا Tooley می‌گوید به فرض تساوی سایر شرایط مثل پیامدها و انگیزه‌ی فاعل هیچ تفاوتی بین این دو نیست و در توضیح آن از مثال شربت مسموم استفاده می‌کند: دو برادر قصد دارند پدر پولدارشان را برای تصاحب اموال وی به قتل برسانند اولی سم را در شربت می‌ریزد و دومی در همین حال سر می‌رسد و شاهد مسموم شدن شربت است اینک وی از خبر کردن پدر یا در اختیار گذاشتن پادزهر خودداری می‌کند. وی نتیجه می‌گیرد که به لحاظ اخلاقی عمل این دو مثل هم است (۸). Lichtenberg نیز با ذکر مثال‌هایی دیگر همین نگاه را تقویت می‌کند (۹).

نقد Rachels و Tooley

در ارزیابی این استدلال‌ها می‌توان مثال‌های نقضی ارائه کرد. خانم Proudfoot دو نمونه را مطرح می‌کند: فرض کنید (درعملیات امداد شماره‌ی یک) خبر می‌دهند که پنج‌نفر در جذر و مد دریا گرفتار آمده و با مرگ دست به گریبانند شما فوراً سوار ماشین شده و به قصد نجات آنان عازم می‌شوید اما در میانه‌ی راه به فردی بر می‌خورید که در اثر حادثه‌ای در شرف مرگ است و از شما تقاضای کمک می‌کند. شما با ابراز تأسف از این‌که برای کمک به او وقتی ندارید به راه خود ادامه داده و آن پنج‌نفر را نجات می‌دهید. این را مقایسه کنید با مورد دوم (عملیات امداد شماره‌ی دو): شما در مسیر خود برای نجات جان آن پنج نفر به فردی سالم برمی‌خورید که کف جاده دراز کشیده و تنها راه برای نجات جان آن پنج‌نفر عبور از روی او و قتل وی است، چون وقت کافی برای باز کردن او و هموار کردن راه در اختیار ندارید، اگر با ماشین از روی وی عبور کرده و وی را به قتل برسانید موفق می‌شوید آن پنج‌نفر را نجات دهید. در هر دو مورد نتیجه یکی است، نجات پنج‌نفر و مرگ یک‌نفر و در هر دو حال نیت شما نیز یکی است اما به لحاظ اخلاقی بین این دو مورد تفاوت معنی‌داری وجود دارد، در مورد اول که موردی است از رها کردن منتهی به مرگ، شما از نظر اخلاقی موجه و مجازید اما در مورد دوم شما مجاز به قتل آن شخص نیستید (۱۰).

در مثال دیگر، پزشکی با پنج مریضِ رو به مرگ سرو کار

[Downloaded from ijme.tums.ac.ir on 2025-04-19]

دارد. آن‌ها به داروی نایابی نیاز دارند اما بیمار دیگری نیز به همان دارو نیازمند است اما وضعیت به گونه‌ای است که میزان نیاز آن یک مریض به تنهایی به اندازه‌ی نیاز آن پنج‌نفر است. پزشک با مضایقه‌ی دارو از وی باعث مرگ وی می‌شود اما آن پنج‌نفر را نجات می‌دهد. حال این مورد را مقایسه کنید با مورد بعدی: سرو کار پزشک با پنج بیماری است که با پیوند اعضا جانشان نجات می‌یابد. شخص سالمی به بیمارستان رجوع می‌کند پزشک با قتل وی و پیوند اعضایش به آن پنج نفر آنان را از مرگ نجات می‌دهد. نیت و نتیجه‌ی کار در هر دو مورد یکی است و تنها تفاوت این است که اولی موردی است از قتل منفعل و دومی موردی است از قتل فعال و بین این دو مورد تفاوت اخلاقی معنی‌داری وجود دارد.

پس صرف نبود تفاوت اخلاقی معنی‌دار در برخی موارد، نشانه‌ی آن نیست که در موارد دیگر چنین تفاوت معنی‌داری وجود نداشته باشد، کما این‌که این مثال‌های نقضی به رغم تساوی سایر شرایط نشان می‌دهد که هنوز تفاوت اخلاقی معنی‌داری بین فعل و ترک وجود دارد. در واقع Rachels و Tooley می‌گفتند اگر این تفاوت اساسی باشد باید همه جا یافت شود اما این خطایی است فاحش. عدم تفاوت اخلاقی بین فعل و ترک در برخی از موارد نشان آن نیست که در هیچ کجا چنین تفاوتی در کار نباشد (۹).

Rachels می‌تواند از آن ادعای عام دست برداشته و بگوید وجود تفاوت در برخی از موارد نشان آن نیست که در همه‌ی موارد تفاوت وجود دارد هم‌چنان که مثال اسمیت و جان نشان می‌دهد که تفاوت معنی‌داری بین فعل و ترک وجود ندارد و اتانازی فعال و منفعل از این‌گونه موارد است. از آن سو خانم Proudfoot می‌تواند بگوید در برخی موارد تفاوت بین فعل و ترک وجود دارد و اتانازی از این موارد است. پس باید با دقت بیش‌تر دید چه عواملی باعث تفاوت در برخی موارد یا عدم تفاوت در برخی از دیگر موارد شده است. نویسندگان مختلف در حوزه‌ی اخلاق کاربردی سعی کرده‌اند هر یک به گونه‌ای از این مسأله رازگشایی کنند.

Philipa Foot بعد از بیان عملیات نجات شماره‌ی یک و دو و هم‌چنین مثال پزشک به بررسی این نکته می‌پردازد که چرا در هر یک از دو نمونه مورد اول جایز است و مورد دوم ناروا؛ وی می‌گوید این از آن رو است که ما با گونه‌های مختلفی از وظایف سر و کار داریم، سایر انسان‌ها به گردن ما حقوقی دارند، حق دارند در زندگی‌شان دخالت نشود و حق دارند از خیر یا کمک ما برخوردار شوند. متناظر با این حقوق دو گونه وظیفه پیدا می‌شود: وظیفه‌ی عدم دخالت که می‌توان آن را از سنخ وظایف سلبی شمرد و وظیفه‌ی کمک به دیگران که می‌توان آن را از سنخ وظایف ایجابی شمرد. حال گاهی شرایط به گونه‌ای است که می‌توان این حقوق را از هر قسم که باشند نادیده انگاشت؛ مثلاً می‌توان به قصد جلوگیری از گسترش آتش‌سوزی حق مالکیت کسی را نادیده گرفته و خانه‌اش را تخریب کرد که زیر پا گذاشتن وظیفه‌ی سلبی است و دخالت در حق مالکیت دیگران؛ یا می‌توان به همین دلیل یعنی جلوگیری از گسترش آتش‌سوزی از وفای به عهد خودداری کرد که زیر پا گذاشتن وظیفه‌ای ایجابی است. اما وی یادآور می‌شود که در همه‌ی شرایط این‌گونه نیست و معمولاً توجیه زیر پا گذاشتن وظایف سلبی در قیاس با نادیده گرفتن وظایف ایجابی کاری است مشکل‌تر و نیازمند به دلایلی نیرومندتر. پایمال کردن حق عدم دخالت فقط از طریق دخالت میسر می‌شود، پس اگر در شرایطی قرار داریم که تنها حق موجود حق عدم دخالت است مجاز نیستیم از این وظیفه تخطی کرده و دخالت کنیم، حال آن‌که شاید مجاز باشیم وی را به حال خود واگذاریم و از کمک به وی که وظیفه‌ای ایجابی است خودداری کنیم. این شرایط چیست؟ آیا وضعیتی هست که حق عدم دخالت وجود داشته باشد و نتوان آن را پایمال کرد اما حق برخورداری از کمک یا وجود نداشته باشد یا وجود داشته باشد و بتوان آن را نادیده گرفت؟ جواب مثبت است. گاهی حق عدم دخالت شخص مانع مداخله‌ی ما

[Downloaded from ijme.tums.ac.ir on 2025-04-19]

می‌شود. با این همه، ما ملزم نیستیم به وی خدمتی بکنیم و به‌خاطر آنچه به‌خاطر عدم دخالت ما از دست می‌دهد مدیون نیستیم. مثلاً شاید لازم باشد از خودداری در کار وی و محروم کردنش از حق مالکیت خودداری کنیم، اما مجبور هم نباشیم که به وی کمک کنیم تا مالکیتش را بر دارایی خود حفظ کند ولو نتایج یکسان باشد. به همین دلیل در مسأله‌ی قتل اغلب کشتن یک فرد نارواست، هر چند ممکن است شرایطی وجود داشته باشد که در آن شرایط ما مجاز یا حتی ملزم باشیم که برای نجات جان دیگران از کمک به کسی خودداری کنیم، مثل عملیات امداد شماره‌ی یک یا مثال پزشک و داروی کمیاب. بنابراین، شرایطی هست که طی آن نوع عمل ما و این‌که آیا فلان پیامدها حاصل فعل یا ترک ما باشد به لحاظ اخلاقی کاملاً تعیین‌کننده است. ممکن است روا داشتن مرگ یک فرد به‌خاطر نجات پنج‌نفر درست باشد اما کشتن یک فرد به‌خاطر نجات پنج‌نفر ناروا باشد. حال چرا برخی ممکن است این نتیجه‌گیری کاملاً آشکار را انکار کنند؟ در مثال Rachels به‌نظر می‌آید تفاوتی از نظر اخلاقی بین اسمیت و جان نباشد پس در جواب Rachels چه باید گفت؟ دلیل این‌که چرا در شرایط معمولی رها کردن منتهی به مرگِ یک کودک در وان حمام از کشتن عامدانه‌ی او دست کمی ندارد، این است که ما موظف به احسان و مراقبت از اطفال هستیم و این وظیفه‌ی ایجابی نجات آن‌ها را باعث می‌شود و هیچ شرایط جانبی و توجیه خاصی هم در کار نیست که بگوییم خودداری از این وظیفه‌ی ایجابی در قیاس با زیر پا گذاشتن وظیفه‌ی سلبی و ارتکاب قتل بدی‌اش کم‌تر است، سطح بدی در هر دو مورد یکی است، اما به‌خاطر این‌که نوع دیگری از عمل بد واقع شده ما مجاز نیستیم که بگوییم این دو گونه عمل کردن همواره همین نتیجه را خواهد داشت. در سایر شرایط ممکن است یکی در قیاس با دیگری بدتر باشد یا فقط یکی بد باشد (۱۰).

حاصل جواب Philipa Foot این است که فعل و ترک به لحاظ اخلاقی دارای تفاوتند و این تفاوت ناآشکارشان در شرایط ویژه‌ای آشکار می‌شود؛ این شرایط جانبی ممکن است اساساً قبح ترکِ وظایف ایجابی را بزداید، حال اگر چنین شرایط جانبی وجود نداشته باشد باز هر دو وظیفه‌ی ایجابی و سلبی شأن اصلی خود را باز می‌یابند و از همین رو است که ما چه بسا کسانی را که وظیفه‌ی ایجابی کمک را زیر پا گذاشته‌اند با کسانی که از انجام وظایف سلبی خودداری کرده و مرتکب قتل شده‌اند (مثل اسمیت درمثال Rachels) یکسان انگاریم.

Karla Kary : وی برای نشان دادن این‌که میان کشتن و واگذاشتن منتهی به مرگ تفاوت هست می‌گوید: فرض کنید A و B به مرض کشنده‌ای مبتلایند، مرض B به‌قدری پیشرفته است که مرگ وی قطعی است. A در چنین وضعیتی نیست اما تنها راه علاجش کشتن B و تزریق خون او به A است؛ فرض کنید هر دو مایلند زندگی‌شان ادامه یابد و B حاضر نیست خونش را به A بدهد، پس دو گزینه در برابر ماست: الف) B را کشته و با تزریق خونش به A او را نجات دهیم، ب) از کشتن B خودداری کرده و اجازه دهیم A بمیرد. در هر دو صورت B خواهد مرد اما در صورت اول که مستلزم فعل ما یعنی قتل است از آن دو یکی نجات می‌یابد، حال آن‌که در صورت دوم که خودداری از دخالت است هر دو می‌میرند با این‌که آشکارا نتایج گزینه‌ی اول نسبت به گزینه‌ی دوم ارجح است اما به لحاظ اخلاقی شق دوم رجحان دارد، چرا؟ صرفاً به‌خاطر این‌که شق اول مستلزم قتل است اما شق دوم از نوع واگذاشتن منتهی به مرگ است پس مواردی هست که به‌جای کشتن باید اجازه‌ی مردن داد، گو این‌که حتی نتایج اولی قابل‌ترجیح باشد (۱۱).

حال به چه دلیل از نظر اخلاقی گزینه‌ی دوم ارجح است؟ چون اگر ما B را کشته و A را نجات دهیم علیه اصل زیر عمل کرده‌ایم:

اصل P: انسان نباید آگاهانه شخص بی‌گناهی را بکشد که

[Downloaded from ijme.tums.ac.ir on 2025-04-19]

۱- زندگی او را تهدید نمی‌کند،۲- در حوزه‌ی حقوق خود عمل می‌کند، ۳- میل دارد زنده بماند و ۴- می‌شود از کشتن وی اجتناب کرد (۱۲). اما اگر با انتخاب گزینه‌ی دوم از کشتن B خودداری کرده و اجازه دهیم A بمیرد از اصل زیر تخطی کرده‌ایم:

اصل*P : انسان نباید آگاهانه واگذاری منتهی به مرگ کسی را مرتکب شود که ۱- زندگی او را تهدید نمی‌کند، ۲- در حوزه‌ی حقوق خود عمل می‌کند، ۳- میل دارد زنده بماند، ۴- ما می‌توانیم مانع مرگ وی شویم.

تفاوت اخلاقی بین این دو اصل و رجحان اصل اول بر اصل دوم ناشی از چیست؟ Karla Kary می‌گوید این از آن روست که اصل اول می‌تواند نقش یک اصل اخلاقی بی قید و شرط را ایفا کند اما اصل دوم این‌گونه نیست و لذا اصل اول بر اصل دوم ترجیح دارد. اصل P ضمانتی است از جان افراد و آن‌ها را در برابر خوی تجاوزطلبانه‌ی دیگران صیانت می‌کند چون می‌گوید همواره خطاست که جان کسی را که در حیطه‌ی حقوق خود عمل می‌کند و قصد دارد به این رویه ادامه دهد به‌خطر بیندازیم، این اصلی است که همه مایلند در مجموعه قوانین اخلاقی یک جامعه وجود داشته باشد و بدون قید و شرط اجرا شود و اگر اصل مطلق و بی قید و شرط P وجود نداشته باشد این امکان وجود دارد که تجاوز نفرت انگیز به جان سایر انسان‌ها با تسامح و بخشودگی اخلاقی روبه‌رو شود؛ نقش دیگر این اصل این است که مفهوم حق حیات را معنی‌دار می‌کند و ما را ملزم می‌کند که این حق را برای همه به رسمیت بشناسیم. اگر اصلی به‌نام اصل P وجود نداشته باشد، چگونه می‌توان از حق حیات برای کسی که مطابق هنجارهای جامعه‌ی خود زندگی می‌کند سخن گفت؟

اما اصل *P اصلی نیست که ما بخواهیم بی قید و شرط باشد چون به شکل مطلقش نمی‌تواند برخی تمایزات اخلاقی موجه را توضیح دهد. Karla Kary می‌گوید دو مورد زیر را در نظر گیرید: کسی غریقی را به حال خود رها می‌کند تا بمیرد چون تلاش برای نجات وی را موجب مرگ خود می‌داند و زنی برای نجات مادرش به داروی کمیابی نیاز دارد و از او خواسته‌اند برای تامین آن دارو تسلیم تن‌فروشی شود؛ ما وی را مجاز می‌دانیم از تن دادن به این کار خودداری کند ولو این کار منجر به مرگ مادرش شود. در این دو مورد ما این افراد را با این‌که از عمل بر طبق اصل*P خودداری کرده‌اند ملامت نمی‌کنیم و این نشانه‌ی این است که ما این اصل را مطلق و بی چون و چرا نمی‌دانیم: اگر عمل به این اصل و کمک به فردی که در خطر مرگ است مستلزم آن باشد که به روح یا جسم فرد تعرض شود ما به وی رخصت می‌دهیم تا از عمل به آن اصل چشم بپوشد.

Will Cartwright : وی دو راه‌حل برای مسأله ارائه می‌دهد: یکی این‌که گاهی به‌دلیل دشواری تفکیک، مرزهای فعل و ترک به هم نزدیک می‌شوند و موردی واحد ممکن است به یک معنا ذیل عنوان قتل فعال و به یک معنا ذیل عنوان قتل منفعل طبقه‌بندی شود. عدم تمایز اخلاقی بین چنین مواردی ناشی از آن است که این موارد مصادیق واضحی از فعل یا ترک نیستند. پس نباید گمان کرد که کشتن و اجازه‌ی مرگ دادن دو طبقه‌ی عمیقاً متجانس‌اند، بلکه طبقه‌بندی‌هایی نامتجانس‌اند، به این معنا که در هر طبقه گونه‌های مختلفی جای می‌گیرد و برخی از گونه‌هایی که ذیل عنوان قتل رده‌بندی شده‌اند به گونه‌هایی که ذیل عنوان واگذاشتن منتهی به مرگ طبقه‌بندی شده‌اند بسیار نزدیک‌اند و در این‌گونه موارد است که تفاوت بسیار ناچیز شده و به چشم نمی‌آید، حال آن‌که اگر فلان مورد از مواردی که ذیل یک طبقه قرار گرفته با مورد دیگری که ذیل طبقه‌ی دیگر قلمداد شده دارای تمایز روشن و کافی باشند آن‌گاه مشخص می‌شود که از نظر اخلاقی بین آن دو تفاوت لازم وجود دارد. مثلاً کشتن نه تنها شامل آغاز یکی توالی علّی کشنده می‌شود، بلکه حفظ فرایندی که بدون دخالت ما آغاز شده یا تغییر مسیر آن نیز قتل محسوب می‌شود؛ هم‌چنین، اگر فرایند مهلکی شروع

[Downloaded from ijme.tums.ac.ir on 2025-04-19]

شده و نقش ما صرفاً برداشتن مانعی است که بر سر راه آن وجود دارد، باز این عمل قتل محسوب می‌شود و از سوی دیگر اجازه‌ی مرگ دادن نه تنها شامل خودداری از جلوگیری از توالی مهلک از پیش موجود می‌شود، بلکه مانع‌زدایی از فرایندی که به‌طور موقت متوقف شده را نیز شامل می‌شود. پس برداشتن مانع از سر راه یک فرایند منتهی به مرگ هم قتل فعال محسوب است و هم منفعل، چون فرایند از پیش و بدون دخالت ما شروع شده پس ما دخالت فعالانه نداریم و منفعل هستیم و از سویی اگر آن مانع برداشته نمی‌شد فرایند متوقف می‌شد. پس اگر بین این دو نوع تفاوت اخلاقی ملموسی وجود ندارد علت آن است که تفاوت بین فعل و انفعال تفاوت محسوسی نبوده است، در مثال Tooley این راه حل کارگشاست اگر ما دگمه را فشار دهیم باعث مرگ جان می‌شویم و اگر دخالت نکنیم ماری کشته می‌شود، فشار دادن دکمه و تغییر مسیر فرایندی که از پیش شروع شده نه آغاز یک توالی مرگبار است و نه رها کردن آن به حال خود، بلکه در مرز بین این دو قرار دارد. به هر حال Cartwright اذعان دارد که این راه حل در مثال Rachels راهگشا نیست و در آن ما با مصادیق صریح و واضحی از کشتن و رها کردن منتهی به مرگ مواجه‌ایم که ظاهرا تفاوتی ندارند. لذا وی راه حل دیگری را در توضیح این‌که چرا گاهی بین این دو به لحاظ اخلاقی تمایزی احساس نمی‌شود بیان می‌کند: راه حل دوم وی این است که در تعیین صواب با خطا بودن یک عمل عوامل مختلفی به‌جز فعل یا انفعال دخالت دارد و این عوامل ممکن است به گونه‌های مختلف با یکدیگر کنش و واکنش داشته باشند و ممکن است این عوامل نیروی اخلاقی موجود بین فعل و انفعال را به‌طور کامل به تحلیل برده یا تا حد زیادی آن را تغییر داده یا آن را کاملاً ناچیز کنند: در مثال Rachels پیامدهای هر دو عمل و انگیزه و سنگدلی فاعل چنان وحشتناک است که تتمه‌ی نیروی اخلاقی مرتبط با فعل یا انفعال را از اثر می‌اندازد (۱۲).

Joachim Aasscher : وی می‌کوشد تا با قائل شدن تفاوت بین مسؤولیت‌های اصیل و مسؤولیت‌های جانبی مشکل را حل کند (۱۳) که برای جلوگیری از تطویل کلام از آن صرف‌نظر می‌کنیم.

ارزیابی دیدگاه‌ها و تلاشی جهت حل مشکل مورد بحث

قبل از ارزیابی یادآور می‌شود که به زبان فارسی مقالات متعددی در این رابطه نوشته شده که هرکدام از منظری به مسأله پرداخته‌اند (۲۱-۱۴). ما چنان‌چه تاکنون مشهود بوده فقط از منظر تفاوت اخلاقی بین فعل و ترک به مسأله پرداخته ایم و از همین منظر هم آن را پی می‌گیریم.

Karla Kary می‌گوید وظیفه‌ی اجتناب از قتل یک وظیفه‌ی مطلق است اما وظیفه‌ی کمک به دیگران و نجات آنان از مرگ یک وظیفه‌ی مطلق نیست و در توجیه این‌که چرا دومی وظیفه‌ای مطلق نیست به این بسنده می‌کند که اگر آن را مطلق بدانیم از توضیح این‌که چرا در برخی از شرایط افراد را مجاز می‌دانیم که از انجام این وظیفه خودداری کنند ناتوان می‌مانیم اما برخی حتی در قبول این‌که اصل اول مطلق باشد تردید کرده‌اند (۲۲)؛ اما همان‌گونه که دیدیم جواب اول Will Cartwright از حل مشکل طرح‌شده توسط Rachels ناتوان است اما جواب دوم وی بسیار سربسته است، مگر این‌که منظور وی چیزی باشد که ما در پایان این ارزیابی بیان خواهیم کرد؛ اما به‌نظر می‌آید جواب Philipa Foot نسبت به بقیه مستحکم‌تر باشد، قتل و واگذاری منتهی به مرگ دقیقاً هم‌وزن نیستند و همان‌گونه که مثال‌های وی نشان می‌دهد شرایطی پیش می‌آید که ما مجازیم از وظیفه‌ی نوع دوم چشم پوشی نماییم. اما این‌که ما در مثال Rachels ، اسمیت و جان را به یک اندازه مقصر می‌دانیم از این رو است که جان در توجیه کار خود نمی‌تواند به چنین شرایط جانبی‌ای اشاره کند و در صورتی که عذری موجه برای چشم‌پوشی از این وظیفه‌ی ایجابی وجود نداشته باشد، او هم به اندازه‌ی فردی

[Downloaded from ijme.tums.ac.ir on 2025-04-19]

که از انجام وظیفه‌ی سلبی‌اش یعنی خودداری از قتل تخطی کرده در خور ملامت است. با این همه، از جواب Philipa Foot می‌توان متوجه شد که در صورت عدم دخالت شرایط جانبی مثل موردی که مثال Rachels نشان می‌دهد فعل و ترک هم‌وزند. ولی به‌نظر نگارنده فعل و ترک اساساً هم‌وزن نیستند، زیرا:

الف) همواره متناظر با حقوق وظایفی وجود دارد، افراد در برابر ما حقی داشته‌اند و حقشان موجب شده ما در برابر آنان وظیفه‌ای پیدا کنیم. دو وظیفه‌ی ما یعنی لزوم خودداری از قتل دیگران و لزوم کمک به دیگران برای نجات از مرگ، ناشی از دو حقی است که دیگران به گردن ما دارند.

برای فهم این‌که آیا بین کشتن و واگذاری منتهی به مرگ تفاوتی هست یا نه، می‌توان در مورد آن دو حقی که باعث این دو وظیفه شده است، تأمل کرد. اگر بین آن دو حق تفاوتی باشد این تفاوت طبعاً به وظایف متناظر با آن‌ها نیز سرایت خواهد کرد. حق حیات حق طبیعی افراد است، کسی آن را به دیگری واگذار نکرده است. هر انسانی به محض تولد از این حق برخوردار می‌شود اما مشکل بتوان حق برخورداری از کمک دیگران را یک حق طبیعی قلمداد کرد. این حق مستلزم توافق دوجانبه است چون سود همگانی جامعه با این شیوه بهتر تامین می‌شود، لذا جوامع آن را پذیرفته‌اند. پس اگر کسی به صراحت اعلام کند حاضر نیست چنین توافقی را بپذیرد و در موقعیت‌هایی که جان دیگران به خطر می‌افتد حاضر نیست به آن‌ها کمک کند نباید انتظار داشته باشد دیگران در شرایط خطر به کمکش بشتابند و اگر دیگران در موارد نیاز از کمک به چنین کسی خودداری کنند معلوم نیست کارشان به لحاظ اخلاقی سزاوار سرزنش باشد؛ تصریح وی به عدم پذیرش چنین توافقی می‌تواند مجوزی باشد برای امتناع دیگران از کمک به وی، اما حق حیات تابع توافق نیست لذا بر فرض کسی اعلام کند که این حق را برای دیگران به رسمیت نمی‌شناسد آنان مادام که وی مرتکب قتل نشده است، حق ندارند وی را به قتل برسانند. پس در مثال عملیات امداد شماره‌ی یک و دو به‌نظر می‌آید به‌رغم تساوی سایر شرایط به لحاظ اخلاقی تفاوت واقعاً مهمی بین آن دو هست: در مورد اول شخص با دو وظیفه‌ی متشابه و متزاحم روبه‌رو است. ما موظیفم جان بی‌گناهان را نجات دهیم چه جان یک‌فرد و چه جان آن پنج‌نفر، هر دو وظیفه ناشی از حق آنان برای دریافت کمک است اما به‌خاطر شرایط ویژه، تلاش برای انجام یکی از این دو وظیفه ما را از انجام وظیفه‌ی دیگر باز می‌دارد و از این رو چون نجات گروه پنج‌نفره در قیاس با نجات جان آن یک‌نفر اولویت دارد اگر به‌خاطر انجام وظیفه از نجات جان آن فرد چشم بپوشیم درخور ملامت نیستیم؛ اما در مورد دوم، دو وظیفه‌ی ما متشابه نیست؛ ما وظیفه داریم از قتل دیگران اجتناب کنیم و از سویی موظفیم برای نجات جان دیگران بکوشیم. به هر حال، تلاش برای انجام یکی از این دو وظیفه‌ی ما را از عمل به دیگری باز می‌دارد اما همواره وظیفه‌ی اول مهم‌تر است، به شکلی که اگر نجات جان دیگران مستلزم ارتکاب قتل است وظیفه‌ی نجات از دوش ما ساقط می‌شود.

ب) دلیل دیگر بر وجود تفاوت که با دلیل پیشین بی‌ربط نیست، این است که اگر A در صدد قتل B برآمد B به لحاظ اخلاقی مجاز است با قتل A مانع او شود، اما اگر A صرفاً از کمک به B جهت رهایی از مرگ کمک نکرد B اخلاقاً حق ندارد وی را به قتل برساند. لذا در مثال Tooley اگر جان مسلح باشد و متوجه شود که Tooley ولو با شیر و خط کردن قصد قتل او را دارد به لحاظ اخلاقی مجاز است با کشتن وی مانع از مرگ خود شود ولو قصد قاتل از این کار نجات جان دیگری باشد، اما ماری نمی‌تواند کسی را که با خودداری از مداخله باعث مرگ وی می‌شود به قتل برساند، حتی اگر با مرگ وی فرد دیگری نجات نمی‌یافت. هم‌چنین، در مثال Rachels اگر کسی از راه رسید، متوجه مرگ کودک شد و اسمیت را به قتل برساند گفته می‌شود قاتلی را به قتل

[Downloaded from ijme.tums.ac.ir on 2025-04-19]

رساند، اما اگر این کس جان را به قتل برساند نمی‌گویند قاتلی را به قتل رساند چون هر چند جان قصد قتل داشته اما به هر دلیل هنوز مرتکب قتل نشده است.

به همین دلیل است که زبانی که ما در این دو مورد به‌کار می‌بریم متفاوت است. اگر در شرایط خطر قرار داشته باشیم با خواهش و تمنا و یادآوری وظایف خیرخواهانه‌ی دیگران از آنان می‌خواهیم تا به کمک ما بیایند ولو بتوانیم از همان آغاز با تهدید آنان را به این‌کار الزام کنیم اما اگر کسی در صدد قتل ما باشد هیچ نیازی نمی‌بینیم که از وی تمنا کنیم و در صورت امکان از همان آغاز با خشونت مانع وی می‌شویم.

ج) به نسبت گستره‌ی دامنه‌ی یک وظیفه و صعوبتی که در انجام آن وجود دارد بار ملامت نسبت به متخلفان کاهش می‌یابد، می‌توان به‌راحتی از عهده‌ی انجام وظیفه‌ی سلبی «دیگران را نکش» برآمد اما نمی‌توان به همین سهولت از عهده‌ی وظیفه «به دیگران برای نجات از مرگ کمک کن» برآمد. اگر تمامی عمر خود را صرف انجام این وظیفه کنیم باز هستند کسانی که خواهند مرد. لذا کم نیستند کسانی که به‌طور کامل از عهده‌ی انجام وظیفه‌ی اول بر می‌آیند اما کمند کسانی که به‌طور کامل از عهده‌ی ادای تکلیف دوم برآیند.

د) در وظایف ایجابی ما باید از خود برای دیگران مایه بگذاریم اما در انجام وظایف سلبی چنین چیزی لازم نیست. این است که دیگران خیلی راحت می‌توانند انتظار داشته باشند در کارشان دخالت نکنیم و این انتظار بجایی است اما به همین سهولت نمی‌توانند از ما توقع انجام کاری را داشته باشند.

هـ) وقتی ما کسی را به قتل می‌رسانیم ماجرا به یک‌باره خاتمه می‌یابد، فرد جانش را از دست می‌دهد و دیگر همه‌ی گزینه‌های ممکن در برابر وی مسدود می‌شود اما وقتی کسی را به حال خود رها می‌کنیم هنوز این امکان وجود دارد که او توسط شخصی دیگر یا به طریقی معجزه‌آسا از مرگ نجات پیدا کند. لذا اگر ما در ته چاهی افتاده‌ایم و فلان رهگذر قصد کمک به ما را ندارد ترجیح می‌دهیم که اگر قصد قتل ما را دارد از دو گزینه‌ی پرتاب سنگی توی چاه و رها کردنِ به قصد مرگِ ما دومی را انتخاب کند.

اما چرا به‌نظر می‌آید در مثال Rachels تفاوتی بین این دو نباشد؟

ارزش اخلاقی یک عمل (به معنای عام آن شامل ارزش مثبت یا منفی) و میزان وزن آن به عوامل مختلفی وابسته است. برخی از مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از انگیزه، نیت، ابزاری که برای عمل انتخاب می‌شود، حالت‌های درونی فاعل، حالت‌های درونی کس یا کسانی که فعل بر آنان تأثیر می‌کند، فاعل یا منفعل بودن عامل و در نهایت پیامدهای عمل.

اینک با ثابت انگاشتن این متغیرها و جا به جا کردن یکی از آن‌ها می‌توان تا حدی به نقشی که هر یک در تعیین وزن اخلاقی عمل ایفا می‌کنند پی برد:

۱- اسمیت به انگیزه‌ی حرص قصد می‌کند طفل را به قتل برساند. از شیوه‌ی خفه کردن طفل استفاده می‌کند، طفل را زیر آب نگاه می‌دارد طفل به‌شدت زجر می‌برد؛ نتیجه مرگ طفل است و اسمیت در طول مدت از این‌کار لذت می‌برد.

۲- حال کل این وضعیت را ثابت انگارید و به‌جای انگیزه‌ی حرص در اسمیت انگیزه‌ی نفرت بگذارید، قبح عمل اندکی افزایش می‌یابد.

۳- اینک همه‌ی فاکتورها را ثابت فرض کنید. فقط تصور کنید که قصد اسمیت قتل طفل نباشد و فقط ترساندن او باشد اما بر خلاف خواست اسمیت طفل بمیرد. به یک‌باره این قتل غیر عمد تلقی خواهد شد و تا حد زیادی قبح عمل کاهش خواهد یافت.

۴- این‌بار سایر فاکتورها را ثابت انگاشته و فرض کنید اسمیت به‌جای شیوه‌ی خفه کردن از شیوه‌ی تجاوز همراه با شکنجه‌ی طفل استفاده می‌کند، شاید این قسم وحشیانه‌ترین گونه‌ی قتل و در قیاس با سایر موارد بیش‌تر در خور ملامت باشد.

[Downloaded from ijme.tums.ac.ir on 2025-04-19]

۵- اینک فرض کنید اسمیت به انگیزه‌ی حرص قصد می‌کند طفل را به قتل برساند. از شیوه‌ی خفه کردن طفل استفاده می‌کند طفل را زیر آب نگاه می‌دارد اما طفل به سهولت می‌میرد و زجر چندانی نمی‌کشد. نتیجه، مرگ طفل است و اسمیت در طول مدت از این کار لذت می‌برد. احتمالاً قبول خواهیم کرد که میزان درد و رنجی که طفل می‌برد در ارزیابی جنایت اسمیت مقداری مؤثر است.

۶- این‌بار حالات قاتل را در نظر گیرید: اسمیت به انگیزه‌ی حرص قصد می‌کند طفل را به قتل برساند از شیوه‌ی خفه کردن طفل استفاده می‌کند طفل را زیر آب نگاه می‌دارد طفل به‌شدت زجر می‌برد؛ نتیجه، مرگ طفل است و اسمیت در طول مدت از این‌کار وحشیانه احساس اکراه و اندوه می‌کند؛ با این همه، این حالات درونی او در حدی نیست که مانع وی شود، لذا طفل را به قتل می‌رساند. شاید در نظر گرفتن احساسات قاتل در ارزیابی اخلاقی عمل وی مؤثر افتد.

۷- اما اینک فرض کنید اسمیت به انگیزه‌ی حرص قصد می‌کند طفل را به قتل برساند. از شیوه‌ی خفه کردن طفل استفاده می‌کند، طفل را زیر آب نگاه می‌دارد، طفل به‌شدت زجر می‌برد، و اسمیت در طول مدت از این کار لذت می‌برد، اما وقتی اسمیت از خانه خارج می‌شود با کمال تعجب معلوم می‌شود که طفل نه تنها نمرده بلکه به‌خاطر شوک وارده از مرضی مثل فلج که به تأیید پزشکان قطعا و خود به خود منتهی به مرگ می‌شده نجات یافته است. هیچ بعید نیست در این مورد از خطای بزرگ اسمیت صرف‌نظر شود و این نشانه‌ی آن است که آثار یک فعل در ارزیابی اخلاق یک فعل مؤثر است.

۸- اما آخرین فاکتور همان متغیر محل بحث است. اسمیت به انگیزه‌ی حرص قصد می‌کند با استفاده از شیوه‌ی خفه کردن طفل را به قتل برساند اما طفل خود به خود در حال خفه شدن است و او فقط نظاره می‌کند. طفل مدتی زجر می‌کشد و بعد می‌میرد و اسمیت نیز از این صحنه لذت می‌برد. این همان موردی است که بر حسب نظر Rachels در کاهش یا افزایش قبح عمل تأثیری ندارد. اما واقعیت این است که این نیز ولو به میزانی اندک مؤثر است.

توضیح این‌که فاکتورهای مختلفی در تعیین بهره‌ی اخلاقی یک عمل دخالت دارند. از این میان، مهم‌ترین عامل نیت فاعل است اما پیامدهای یک اقدام، فعل یا ترک بودن آن، انگیزه‌ها و حالاتی که فاعل به هنگام فعل یا ترک داشته و هم‌چنین حالات طفل هر کدام مؤثرند. تعیین وزن هر یک از این امور کاری مشکل است و فعلاً ما این مقصود را دنبال نمی‌کنیم. هم‌چنین، باید توجه داشت گاهی به‌جای این‌که یک متغیر جا به جا شود چندین متغیر جا به جا می‌شود. مثلاً فاعل فقط نظاره کرده باشد طفل خود به‌راحتی جان داده باشد و فاعل نیز انگیزه‌های به‌شدت پست نداشته و قصدش صرفاً این بوده که به سهل‌ترین شیوه این کار انجام شود. ما صرفاً در مقام فرض و برای این‌که بهره‌ی اخلاقی هر یک از این موارد مشخص شود از این مثال‌های فرضی استفاده کرده و همه‌ی فاکتورها به‌جز یکی را ثابت انگاشتیم.

به هر حال، در ارزش‌داوری‌های ما هر یک از این فاکتورها سهمی را به خود اختصاص می‌دهند. ضمنا نباید از نکات زیر غفلت کرد: ۱- ارزش اخلاقی یک عمل حاصل جمع مجموع این فاکتورهاست، اما این حاصل جمع حتی با لحاظ جمیع فاکتورها در اعمال مختلف متفاوت است. مثلاً حتی در منفی‌ترین شرایط حاصل جمع ارزش منفی دزدی از ارزش منفی قتل کم‌تر است پس شاید به تعداد رفتارها، ارزش‌های اخلاقی داشته باشیم و تنگناهای زبانی و این‌که صرفاً به چند لفظ خوب یا بد یا صواب و خطا بسنده می‌کنیم نباید ما را دچار فریب کند. ۲- فاکتورهای دیگری هم ممکن

[Downloaded from ijme.tums.ac.ir on 2025-04-19]

است وجود داشته باشد مثل الگوی رفتاری شدن این عمل برای دیگران، ما در صدد احصای همه موارد نبودیم و از این رو به همین چند مورد بسنده کردیم. ۳- هر یک از این موارد نیز دارای درجات متفاوتی از شدت و ضعف است مثلاً نفرت قاتل از مجنی علیه یا لذتی که قاتل از قتل می‌برد، دارای درجاتی است طیف مانند که دو سر طیف یکسان نیستند.

بنابراین، می‌توان در بحث مورد نظر گفت که اولا فعل یا ترک بودن تنها تا حدی ارزش اخلاقی عمل را تعیین می‌کند نه تمام آن را و نظر به این‌که سهمی که هر یک از سایر فاکتورها ایفا می‌کنند همیشه یکنواخت نیست. گاهی به‌طور استثنایی نقش سایر فاکتورها سوای فعل یا ترک چنان افزایش می‌یابد که اساساً این فاکتور به چشم نمی‌آید و همین کار را با سایر فاکتورها نیز می‌توان انجام داد. می‌توان مواردی را تصور کرد که سایر فاکتورها چنان سهمی به خود اختصاص می‌دهند که برای فاکتور نیت جای چندانی نمی‌گذارند و لذا احساس می‌شود که فاکتور نیت چندان تعیین‌کننده نیست، حال آن‌که این فاکتورها مثل نیت یا پیامدها حتی از نظر Rachels هم مهم‌اند. اگر مثال‌های فرضی Rachels دلیلی باشد بر ندیده گرفتن تفاوت بین فعل و ترک، باید وجود مثال‌های مشابه که در آن نقش سایر فاکتورها ناچیز می‌نماید دلیلی باشد برای انکار نقش آن فاکتورها.

حاصل کلام آن‌که حتی در مثال Rachels نیز بین فعل و ترک تفاوتی هست، گو این‌که به‌خاطر به حداکثر رسیدن سهم سایر فاکتورها این فاکتور به چشم نیاید.

و در نهایت باید یاد آور شد که Rachels ، Tooley و دیگران نمی‌توانند اصل تساوی یا اصل توازی اخلاقی را دلخواهانه و فقط برای از میان برداشتن تفاوت میان اتانازی فعال و منفعل به‌کار بسته و سپس آن را به فراموشی سپارند. اگر اصل تساوی پذیرفته شود و بنا باشد در همه‌ی موارد به‌کار رود به نتایجی می‌انجامد که معلوم نیست آن‌ها خود بدان رضایت دهند. آنان باید کسانی را که با امتناع از ارسال غذا به قحطی‌زدگان آفریقا باعث مرگ آنان می‌شوند از نظر اخلاقی همان مقدار سزاوار سرزنش بدانند که کسانی را که با ارسال غذای مسموم (فرض کنید نیتشان هم قتل نباشد) باعث قتل می‌شوند. نتیجه آن‌که اگر در شرایط فعلی روزانه ده نفر حق داشته باشند جهت صیانت از جان خود کسی را که در صدد کشتن آنان است به قتل برسانند، روزانه ده‌ها هزار قحطی‌زده و گرسنه حق خواهند داشت دیگرانی را که با اطلاع از وضعیت آنان از ارسال کمک امتناع کرده‌اند به قتل برسانند؛ آیا Tooley و سایر مدافعان اتانازی حاضرند چنین نتیجه ای را بپذیرند؟

[Downloaded from ijme.tums.ac.ir on 2025-04-19]

نتیجه‌گیری

اینک فرض کنیم که واقعا بین دو مورد قتل و واگذاشتن منتهی به مرگ تفاوتی نباشد، اما باز به‌نظر نمی‌آید که به رسمیت شناختن قانونی قتل مریض عمل درستی باشد چون به رسمیت شناخته شدن آن تبعات منفی بسیاری خواهد داشت: مثل وسوسه شدن برخی پزشکان برای سوء استفاده، در تنگنا قرار گرفتن بیماران صعب‌العلاج برای اظهار رضایت نسبت به قتل خویش، وسوسه شدن دولت‌ها و شرکت‌های بیمه برای گسترش این‌گونه قتل‌ها برای کاهش هزینه‌های خود، گسترش تعریف مرض لاعلاج به معلولان و افراد ناقص العضو به شکلی که زمینه برای اقدامات کسانی چون هیتلر فراهم می‌شود.

هم‌چنین، آلوده‌شدن عامدانه‌ی دست افراد به خون بیگناهان از کرامت و ارزش انسان‌ها خواهد کاست و قساوت را که خود زمینه‌ی ارتکاب اعمال مشابه است، افزایش خواهد داد، اعتماد بیماران را نسبت به بیمارستان‌ها و کادر پزشکی از بین خواهد برد و حرفه‌ی پزشکی را از وظیفه‌ی اصلی‌اش که عبارت است از تلاش جهت نجات جان همه‌ی مریضان منحرف خواهد کرد؛ هم‌چنین، پزشکان را از بسیاری از اطلاعات که در فرایند معالجه مؤثر است محروم خواهد کرد؛ چرا که مریض از ترس این‌که یکی از گونه‌های اتانازی در موردش اعمال شود ممکن است از افشای این اطلاعات خودداری کند. از سویی، در حوزه‌ی علوم پزشکی تلاش برای یافتن راه‌هایی برای درمان این‌گونه امراض لاعلاج متوقف خواهد شد و پژوهش‌های پزشکی آسیب جدی خواهد دید.

منابع

1- McLean S. Assisted Dying: Reflections on the Need for Law Reforms. New York: Routledge; 2007, p. 34-86.

2- Torr JD. Euthanasia Opposing Viewpoints. San Diego, California: Green haven Press; 2000, p. 16-66.

3- Dinello D. On killing and letting die. Analysis 1971; 31(3): 83-6.

4- Keown J. Euthanasia, Ethics and Public Policy. UK: Cambridge University Press; 2002, p. 10-15.

5- Husak DN. Killing, letting die and euthanasia. J Med Ethics, I979; 5(4): 200-2.

6- Rachels J. Killing and letting Die. In: Becker LC, Becker CB, eds. Encyclopedia of Ethics, 2 nd ed. New York: Routledge; 2001, vol 2, p. 947-48.

7- Rachels J. Active and passive euthanasia. N Engl J Med 1975; 292(2): 79-80.

8- Tooley M. An irrelevant consideration: killing versus letting die. In: Steinbock B, Norcross A, eds. Killing and Letting die. 2th ed. New York: Fordham University; 1994, p. 103-4.

9- Lichtenberg J. The moral equivalence of action and omission. Can J Philos 1982; (8): 19–36.

10- Foot P. Moral Dilemmas and Other Topics in Moral Philosophy. USA: Oxford University Press; 2003, p. 108.

11- Kary C. A moral distinction between killing and letting die. J Med Philos 1980; 5(4): 330—2.

12- Cartwright W. Killing and letting die: a defensible distinction. Br Med Bull 1996; 52(2): 354-61.

13- Asscher J. The moral distinction between killing and letting die in medical cases. Bioethics 2008; 22(5):

[Downloaded from ijme.tums.ac.ir on 2025-04-19]

۱٤- گلدوزیان الف. مرگ خود خواسته یا اتانازی. مجله‌اندیشه‌های حقوقی ۱۳۸۴؛ شماره ۹: ۱۶۱-۱۵۷.

۱۵- محمودیان ف، یوسفی منش ح، بهنام م، کرمی م. بررسی مقایسه‌ای موافقان و مخالفان اتانازی. مجله ایرانی اخلاق و تاریخ پزشکی ۱۳۸۸؛ دوره دوم (شماره۳): ۲۶-۱۷.

۱۶- ساریخانی ع، خاقانی م. حق مرگ کانون چالش اتانازی با فلسفه اخلاق و حقوق بشر. مجله ایرانی اخلاق و تاریخ پزشکی ۱۳۸۹؛ دوره چهارم(ویژه‌نامه): ۸-۱.

۱۷- هاشمی ز، مرتضوی سج. اتانازی از دیدگاه اسلام و اخلاق پزشکی. مجله ایرانی اخلاق و تاریخ پزشکی ۱۳۸۳؛ دوره اول(شماره۳): -۴۳-۳۵.

۱۸- پارساپور ع‌ر، همتی ا، پارساپور م‌ب، لاریجانی ب. اتانازی تبیین موضوع و تحلیل اخلاقی. مجله ایرانی اخلاق و تاریخ پزشکی ۱۳۸۷؛دوره اول (شماره ۴): ۱۲-۱.

۱۹- اسلامی ح. حق به‌مرگی از دیدگاه اسلام و مسیحیت. مجله پژوهش‌های فلسفی کلامی دانشگاه قم ۱۳۸۵؛ شماره۲۹: ۵۱-۳۳.

۲۰- انصاری مع. قتل از روی‌ترحم. مجله فقه ۱۳۸۸؛ دوره۱۱: ۱۴۳-۱۲۸.

۲۱- ساریخانی ع. مرگ مغزی (اتانازی غیر فعال غیر داوطلبانه) وآثار فقهی و حقوقی آن. مجله تخصصی فقه و اصول۱۳۸۶؛ شماره ۷۹ : ۶۵ -۳ .

22- Bennett J. The Act Itself. Oxford: Clarendon Press; 1995, p. 65.

[Downloaded from ijme.tums.ac.ir on 2025-04-19]

Euthanasia: the difference between act and quit

Gholamhossein Tavakoli*

[1] *Assistant Professor, Department of Philosophy, Isfahan University, Isfahan, Iran.*

Abstract

Euthanasia has been the subject of much controversy during the last three decades. In ethics most philosophers divide it into active and passive euthanasia and consider the first option to be immoral. There are some thinkers, however, who deny any moral significance in such a distinction. Among them and perhaps the first in this arena is James Rachels who is followed by other thinkers like Jonathan Bennett and Michael Tooley. Rachels poses his equivalence theory. By this he means that assuming the stability of other factors in a given circumstance and focusing on the variable of act and omission alone we would find that there is no moral difference between the two. He tries to defend his theory by the way of parallel examples and parity of reasons. We are going to evaluate his arguments by explaining and then criticizing them. In this regard we will examine briefly some counter-examples, and then we will have a look at some answers of other philosophers like Philippa Foot and Will Cartwright. We try to assess these refutations and finally we are going to offer two answers in the hope that these answers solve the problem.

Keywords: passive euthanasia, active euthanasia, voluntary action, non- voluntary action, involuntary action

*Email: tavacoly@yahoo.com

[Downloaded from ijme.tums.ac.ir on 2025-04-19]